رویش روان شناسی، سال۱۱، شماره۶، شماره پیاپی ۷۵، شهریور ۱۴۰۱
Rooyesh-e-Ravanshenasi Journal(RRJ),11(6), 2022

در جستجوی انسانیت: مروری بر نظریه‌های انسانیت‌کاهی و انسانیت‌زدایی

In Search of Humanity: A review of Theories of Infra-humanization and De-humanization

علیرضا تقی پناهی (نویسنده مسئول)
دانشجوی کارشناسی ارشد توانبخشی شناختی ، گروه توانبخشی شناختی، پژوهشکده علوم شناختی و مغز ، دانشگاه شهید بهشتی ، تهران، ایران.
رضا مرتضائی
کارشناس روانشناسی، گروه روانشناسی، دانشکدهٔ اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.
زینب ساوند
کارشناس روانشناسی، گروه روانشناسی، دانشکدهٔ اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

Alireza Taghipanahi*
M.A student in (rehabilitation) Cognitive science, Department Of Rehabilitation Cognitive science, Institute Of Cognitive & Brain science, University Of Shahid Beheshti, Tehran, Iran.
alirezataghipanahi@gmail.com
Reza Mortezaei
Bachelor in psychology, Department Of Psychology, Faculty Of Economic And Social science, University Of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran.
Zeynab Savand
Bachelor in psychology, Department Of Psychology, Faculty Of Economic And Social science, University Of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran.

چکیده

سنگ‌بنای انسانیت چیست و انکار خصایص انسانی که تحت عنوان انسانیت‌زدایی مفهوم می‌گردد به چه معناست؟ پژوهش حاضر به‌منظور دستیابی به تعریفی جامع از مفهوم انسانیت و انسانیت‌زدایی به‌مرور نظریات اخیری که این مفاهیم، بن‌مایه‌های اصلی آن‌ها را تشکیل می‌دهد، می‌پردازد. مطالعات انجام شده که درصدد یکپارچه‌سازی آراء موجود در خصوص این مفاهیم بوده‌اند، انسانیت را متشکل از وجوهی دوگانه که برخی از آن‌ها منحصر به انسان و برخی دیگر به ماهیت انسان بودن تعلق دارند، تقسیم می‌کنند. متعاقب این مفهوم‌پردازی از انسانیت، انکار هر یک از وجوه و یا هر دو وجه، نمودهای مختلف انسانیت‌زدایی را پدید می‌آورد. انسانیت‌زدایی پیامدهایی شایع و درعین‌حال وخیمی همچون کاهش رفتار جامعه‌پسندانه، همدلی جانبدارانه، افزایش رفتار ضداجتماعی و نقض حقوق اخلاقی افراد و گروه‌های انسانیت‌زدایی شده را به همراه دارد؛ که بر ضرورت توجه بیشتر به راهکارهای پیشگیری‌کننده و تعدیل‌کننده این پدیده و پیامدهایش اشاره دارد. در همین راستا، مطالعات راهکارهایی همچون افزایش تماس اجتماعی و ایجاد هویت مشترک ورای سوگیری‌های مرسوم را پیشنهاد کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی: *انسانیت، انسانیت‌زدایی، انسایت‌کاهی، تماس اجتماعی، هویت مشترک.*

Abstract

What is the cornerstone of humanity and what does it mean to deny human qualities, which is meant as dehumanization? To achieve a comprehensive definition of the concept of humanity and dehumanization, the present study reviews the recent theories that constitute their main constituents. In this regard, studies that have sought to integrate existing views on these concepts, divide humanity into dual aspects, some of which are unique to humans and others to the nature of being human. Consequently, the conceptualization of humanity, the denial of each aspect or both, creates different manifestations of dehumanization. De-humanization has common and serious consequences, such as reduced pro-social behavior, parochial empathy, increased antisocial behavior, and violations of the moral rights of de-humanized individuals and groups, this has led to the need to pay more attention to ways to prevent and mitigate the occurrence of this phenomenon and its consequences. In this regard, studies have proposed strategies such as increasing social contact and creating a shared identity beyond conventional biases.

Keywords: *Humanity, Dehumanization, Infra-humanization, shared identity, social contact*

نوع مقاله : تحلیلی **دریافت : اردیبهشت ۱۴۰۰** **پذیرش: خرداد ۱۴۰۰** **ویرایش نهایی: شهریور ۱۴۰۱**

مقدمه

اگر نگاهی به کتاب‌های تاریخ بیندازیم پر است از سندهایی که پرده از فجایع انسانی در طول زمان برمی‌دارند؛ از کشتارهای وسیع به بهانه کشورگشایی و دست یازیدن به منابع آن منطقه و نسل‌کشی‌های سازمان‌یافته به بهانهٔ اصلاح نژادی تا سرکوب فریاد دادخواهانهٔ

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

سیاه‌پوستان. اینها نمونه‌های آشکاری هستند که در آن گروه خاطی، گویی دیگر از قواعد اخلاقی پیروی نکرده و بالتبع آن هیجانات اخلاقی همچون شرم و همدلی را آن‌طور که نسبت به گروه خود تجربه می‌کنند، نسبت به گروه آسیب‌دیده ابراز نمی‌کنند. یکی از سازه‌هایی که به نظر می‌رسد توان تبیین پیامدهای ذکر شده در بالا را داراست، انسانیت‌زدایی[1] است. مبتنی بر نظریهٔ عدم درگیری اخلاقی[2] (بندورا[3]، ۱۹۹۹) انسانیت‌زدایی یکی از راهبردهایی است که با اتخاذ آن، گروه یا فرد خاطی پس از ارتکاب خطا، خصایص انسانی را از فرد یا گروه آسیب‌دیده مستثنی پنداشته و به‌این‌ترتیب، آنها را همچون گروه خود شایسته رفتار انسان‌دوستانه و در شأن انسان نمی‌انگارند.

فهم انسانیت‌زدایی در گروی تعریفی مشخص از انسانیت[4] قرار دارد. شاید در نگاه اول این‌طور به نظر می‌رسد که انسانیت، مفهومی بدیهی بوده و نیاز به تعریف ندارد، حال اینکه احتمالاً به قدمت تاریخ بشری، مفهوم انسان و انسانیت مجال بررسی و بحث بوده است؛ از این رو فهمی جامع و یکپارچه از انسانیت ضروری می‌نماید.

هسلم و لوؤنن[5] (۲۰۱۴) عنوان کرده‌اند که انسانیت‌زدایی به‌عنوان پدیده‌ای روان‌شناختی حائز اهمیت است؛ بدین دلیل که پیامدهای بسیار شایع و درعین‌حال بسیار وخیمی به دنبال دارد. انسانیت‌زدایی تخلف از این باور اصولی است که ما جملگی انسانیم و در انسانیت اشتراک داریم. انسانیت‌زدایی می‌تواند نمود آشکار یا پنهان داشته و در سطوح هشیار و ناهشیار رخ دهد؛ به‌وسیلهٔ نفرت، شهوت یا بی‌تفاوتی ایجاد گردد و در قالب روابط بین‌گروهی یا بین‌فردی ملاحظه شود. از همین رو انسانیت‌زدایی به دلیل سابقهٔ طولانی و تنوع گسترده در نمود و پیامدهایش، موضوعی حیاتی برای مطالعه به شمار می‌آید.

در این مقاله ما با هدف پاسخ به دو سؤال بنیادین "انسانیت چیست و از چه مؤلفه‌هایی تشکیل شده است؟" و "انسانیت‌زدایی به چه معناست؟" به مرور نظریات انسانیت‌کاهی[6]، مدل دوگانهٔ انسانیت‌زدایی[7]، ادراک انسانیت‌زدایی‌شده [8] برآمده از مدل محتوای کلیشه‌ای[9] و ذهنمندی‌زدایی[10] برآمده از نظریهٔ ادراک ذهن[11] پرداخته و به تلاش‌های صورت‌گرفته در خصوص یکپارچه‌سازی مفهوم انسانیت و انسانیت-زدایی اشاره می‌کنیم. در بخش نهایی نیز با بهره‌گیری از یافته‌های پژوهشی، به‌مرور پیامدهای منتج از انسانیت‌زدایی پرداخته و به بیان برخی از راهکارهای پیشنهادی برای کاهش آن‌ها می‌پردازیم.

مبانی نظری معطوف به انسانیت و انسانیت‌زدایی

انسانیت‌کاهی

لینز[12] و همکاران (۲۰۰۰، ۲۰۰۱)، در تلاش برای مشخص‌سازی جوهرهٔ انسانی[13] در نظر مردم عادی، به سه مقولهٔ هوشمندی (استدلال و تفکر)، هیجان‌های ثانویه[14] و زبان (ارتباط) دست یافتند. بنابر نظر این پژوهشگران، هریک از این خصیصه‌ها برای ماهیت انسان ضروری است. به‌عبارت‌دیگر، فقدان هر یک از این خصیصه‌ها کافی است تا دیگران را کمتر انسان بپنداریم (دمولین[15] و همکاران، ۲۰۰۴). بر اساس این گزاره‌ها و مبتنی بر یافته‌های تحقیقات نژادپرستی، اعضای درون‌گروه[16]، جوهره‌های انسانی را برای گروه خود حفظ می‌کنند، در حالی که به دیگر گروه‌ها انسانیت کمتری را نسبت می‌دهند. این پدیده، انسانیت‌کاهی نامیده شده و خارج از آگاهی عمل کرده و حتی در شرایطی که هیچ‌گونه تعارضی در بین گروه‌ها دیده نمی‌شود، رخ می‌دهد (دمولین و همکاران، ۲۰۰۴). هسلم و لوؤنن (۲۰۱۴) ویژگی برجستهٔ نظریهٔ انسانیت‌کاهی را توجه به نمود ضمنی و جزئی انسانیت‌زدایی برمی‌شمارند.

1 Dehumanization
2 Moral Disengagement Theory
3 Bandura
4 Humanity
5 Haslam & Loughnan
6 Infra-humanization
7 Dual Model of Dehumanization
8 Dehumanized Perception
9 Stereotype Content Model
10 Dementalization
11 Mind Perception
12 Leyenes
13 The Human Essence
14 Secondary emotion
15 Demoulin
16 In-group

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

در میان سه خصیصهٔ پیشنهادی به‌عنوان خصایص انسانی، پژوهشگران به دلیل بدیع بودن، با تمرکز بر هیجان‌های ثانویه که به گونهٔ انسان منحصر می‌شوند و در بافت روابط انسانی پدید می‌آیند، استدلال کردند که انتساب کمتر هیجان‌های ثانویه به اعضای برون‌گروه[1] تا اعضای درون‌گروه، به نوعی به انکار جزئی انسانیت اعضای برون‌گروه می‌انجامد. علاوه بر این، از آنجا که هیجان‌های منحصر به انسان، ممکن است مثبت یا منفی باشند، این انتساب کمتر خصایص انسانی به اعضای خارج از گروه، مستقل از هر گونه ارزیابی منفی صورت می‌پذیرد (دمولین و همکاران، ۲۰۰۴).

مبتنی بر نظریهٔ انسانیت‌کاهی - باورداشتن به جوهره‌های انسانی کمتر اعضای برون‌گروه - اعضای درون‌گروه نه تنها هیجان‌های ثانویهٔ بیشتری را به گروه خود نسبت می‌دهند، بلکه همچنین از پذیرش وجود این دسته از هیجان‌ها در اعضای برون‌گروه اکراه داشته و راهبردهایی همچون (۱) اجتناب از ارتباط دادن[2] هیجان‌های ثانویه با اعضای برون‌گروه؛ (۲) کم برآوردکردن اهمیت ارتباط هیجان‌های ثانویه با اعضای برون‌گروه و (۳) واکنش منفی (یا کمتر مثبت) به هنگام مواجههٔ با بیان هیجان‌های انسانی در میان اعضای برون‌گروه را مورد استفاده قرار می‌دهند (دمولین و همکاران، ۲۰۰۴).

مدل دوگانهٔ انسانیت: صفات مختص به انسان و صفات مربوط به ماهیت انسان

هسلم (۲۰۰۶) ارائهٔ تعریفی مشخص از انسانیت را لازمهٔ فهم انسانیت‌زدایی برشمرده و با الهام از یافته‌های حاصل از نظریهٔ انسانیت-کاهی، مدلی دووجهی برای تعریف انسانیت پیشنهاد کرده است. مبتنی بر این مدل، تعریف انسانیت به‌مثابهٔ خصایصی که به گونهٔ ما اختصاص داشته و سبب تمایز بین انسان و حیوان می‌گردد، تنها یکی از وجوه تعریف انسانیت را در برگرفته و وجه دیگر انسانیت بر تمایز بین انسان و اشیاء بی‌جان مانند ربات‌ها اشاره دارد.

همان‌طور که در شکل ۱ ملاحظه می‌کنید، در این دیدگاه انسانیت با دو دسته از صفات مشخص می‌شود. صفاتی که انسان را از حیوان جدا کرده و مختص انسان[3] هستند و صفاتی که انسان را از سایر اشیای بی‌جان متمایز کرده و هستهٔ معنای انسانیت[4] را تشکیل می‌دهند.

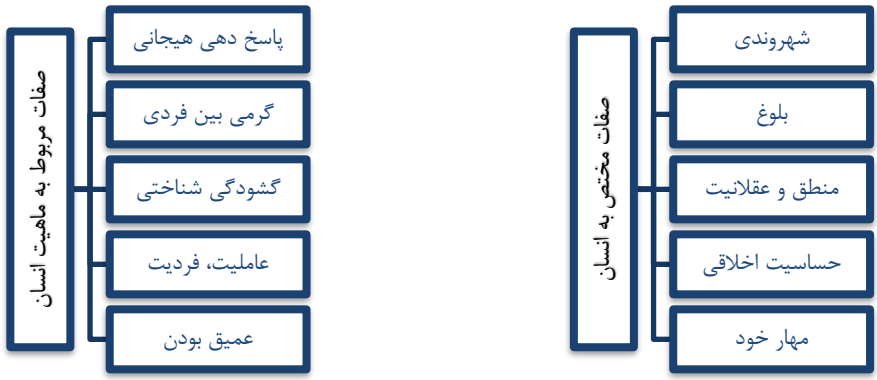

شکل ۱. مصادیق خصایص مختص به انسان و خصایص مربوط به ماهیت انسان (هسلم، ۲۰۰۶).

مبتنی بر این گزاره‌ها، هسلم (۲۰۰۶) استدلال کرده است که اگر انسانیت از دو وجه متمایز تشکیل شده باشد، پس با انکار این دو وجه، دو مدل از انسانیت‌زدایی را شاهد خواهیم بود؛ انسانیت‌زدایی حیوانی[5] (حیوان‌انگاری) و انسانیت‌زدایی مکانیکی[6] (شیءانگاری). انکار صفات مختص به انسان سبب می‌شود تا افراد به طور مثال فاقد منطق و عقلانیت پنداشته شده و به‌صورت جزئی یا آشکار به حیوانات شبیه شوند. این نوع از انسانیت‌زدایی به اختصار حیوان‌انگاری در نظر گرفته می‌شود. هم‌راستای با این فرضیه، مطالعات نژادپرستی نیز نشان می‌دهد که سیاه‌پوستان قربانی انسانیت‌زدایی حیوانی شده و به‌صورت ضمنی به میمون‌ها تشبیه می‌شوند (گاف، ابرهارت، ویلیامز و

1 Out-group
2 Associative
3 Human Uniqueness
4 Human Nature
5 Animalistic Dehumanization
6 Mechanistic Dehumanization

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

جکسون[1]، ۲۰۰۸). در انسانیت‌زدایی مکانیکی، خصایص مربوط به ماهیت انسان مورد انکار واقع شده که به دنبال آن سطحی بودن، انفعالی بودن، سردی و عدم پاسخ‌دهی هیجانی از مشخصات فرد انسانیت‌زدایی شده است. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهد که شیءانگاری[2] جنسی زنان با این نوع از انسانیت‌زدایی مرتبط است (ویس، پالادینو و پویو[3]، ۲۰۱۱).

مدل دوگانهٔ هسلم (۲۰۰۶) بدین دلیل که انسانیت و انسانیت‌زدایی را در دو وجه معنا کرده و آن را در بافت روابط بین‌گروهی و بین‌فردی مورد مطالعه قرار داده است، نسبت به نظریهٔ انسانیت‌کاهی از گستردگی بیشتری برخوردار است. کاربست نظریهٔ دوگانه در بافت روابط بین‌فردی نشان می‌دهد که افراد، صفات مربوط به ماهیت انسان را بیش از دیگران به خود نسبت داده و به نوعی اثر خود - انسانیت‌پروری[4] را به نمایش می‌گذارند (هسلم، بین، دژ، لی و باستین[5]، ۲۰۰۶). مدل دوگانهٔ هسلم (۲۰۰۶)، در بافت روابط بین‌گروهی پیشنهاد می‌کند که انتساب کمتر خصایص مختص به انسان یا خصایص مربوط به ماهیت انسان به اعضای برون‌گروه در مقایسهٔ با اعضای درون‌گروه، به انسانیت‌زدایی از اعضای برون‌گروه می‌انجامد.

ادراک انسانیت‌زدایی‌شده

دیدگاه نظری دیگری که به انسانیت‌زدایی پرداخته است، نظریهٔ ادراک انسانیت‌زدایی‌شده از هریس و فیسک[6] (۲۰۰۶، ۲۰۰۷، ۲۰۰۹) است. مبتنی بر این دیدگاه زمانی که عاملی را واجد زندگی درونی یعنی حالات ذهنی فعال همچون افکار و احساسات بپنداریم، آن را در قالب انسانی ادراک می‌کنیم. حال هنگامی‌که ادراک انسانی رخ نمی‌دهد و شخص به‌مثابهٔ هدفی غیرانسانی مشاهده می‌شود، ادراک انسانیت‌زدایی‌شده پدید می‌آید. هریس و فیسک (۲۰۰۹) دراین‌خصوص افزوده‌اند برای تعیین اینکه دیگران را انسان ادراک کنیم، نیازمند آن هستیم که آنها را ذهن‌مند بپنداریم. این امر چندان به‌صورت آشکار صورت نمی‌گیرد، چرا که تنها ذهنی که از وجود آن آگاهیم، ذهن خودمان است و فقط از زندگی ذهنی خود تجارب پدیدارشناسانه‌ای داریم؛ بنابراین ما ذهن‌مندی دیگر عاملان را زمانی که رفتاری مشابه با ما انجام دهند، استنتاج کرده و ذهن‌مندی را زیربنای رفتارشان قرار می‌دهیم. از همین رو، به هنگام مشاهدهٔ رفتارهای عجیب از آنجا که برایمان ناآشنا هستند، عاملان آن را به خود شبیه ندانسته و ذهن‌مندی را زمینه‌ساز چنین رفتاری نمی‌پنداریم. آنچنان‌که اگر شاهد رفتار شنیعی باشیم که نمی‌توانیم خود را در حال انجام آن تصور کنیم، در این صورت ممکن است که انسانیت عامل آن را انکار کنیم.

نظریهٔ ادراک انسانیت‌زدایی‌شده بر اساس مدل محتوای کلیشه‌ای (فیسک، کدی، گلیک و زو[7]، ۲۰۰۲)، گروه‌های هدفی را که به‌احتمال زیاد مورد انسانیت‌زدایی قرار می‌گیرند، مشخص می‌کند. مدل محتوای کلیشه‌ای علاوه بر قضاوت در مورد دوست – دشمن (گرمی[8])، قضاوت در مورد توانایی (شایستگی[9]) را نیز در بر می‌گیرد. این مدل گروه‌های اجتماعی را مبتنی بر قصد آسیب‌رسانی یا کمک‌رسان بودن (گرمی) و همچنین شایستگی یا عدم شایستگی مورد ارزیابی قرار می‌دهد (فیسک و همکاران، ۲۰۰۲). مبتنی بر دو بعد گرمی و شایستگی، افراد در چهار خوشهٔ متمایز قرار گرفته و هیجانات متمایزی همچون غرور[10]، حسادت[11]، ترحم[12] و انزجار[13] را بر می‌انگیزانند، بنابراین همهٔ گروه‌ها خصومت را فرا نمی‌خوانند (جدول ۱ را ملاحظه کنید).

جدول ۱ هیجانات مرتبط با خوشه‌های چهارگانه منتج از ترکیب گرمی و شایستگی در مدل محتوای کلیشه‌ای (هریس و فیسک، ۲۰۰۶)

	شایستگی	
گرمی	پایین	بالا
بالا	ترحم، دلسوزی	غرور
پایین	انزجار	حسادت

1 Goff, Eberhardt, Williams, & Jackson
2Objectification
3 Vaes & Puvia
4 Self – Humanization effect
5 Haslam, Bain, Douge, Lee, & Bastian
6 Harris & Fiske
7 Fiske, Cuddy, Glick & Xu
8 Warmth
9 Competence
10 Pride
11 Envy
12 Pity
13 Disgust

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

مبتنی بر این مدل، فیسک و همکاران (۲۰۰۲) پیشنهاد کرده‌اند گروه‌هایی که در هر یک از دو بعد شایستگی و گرمی در سطوح بالایی کلیشه‌بندی می‌شوند، احساسات غرور و تحسین درون‌گروهی را برمی‌انگیزند. در سه خوشهٔ باقیمانده، تعصبات برون‌گروهی رخ‌داده و برخی از این تعصبات نسبت به برخی دیگر پیامدهای بدتری به دنبال دارند. گروه‌های اجتماعی همچون افراد ثروتمند که در بعد شایستگی نمرات بالا و در بعد گرمی در سطح پایین ارزیابی می‌شوند، حسادت را فرامی‌خوانند. گروه‌های اجتماعی همچون سالمندان و افراد توان‌یاب که در بعد شایستگی در سطح پایین و در بعد گرمی در سطح بالا قرار می‌گیرند، هیجاناتی از قبیل ترحم و دلسوزی را بر می‌انگیزانند. در خوشهٔ نهایی، گروه‌های اجتماعی همچون افراد بی‌خانمان و مبتلا به اعتیاد قرار می‌گیرند که در هر دو بعد شایستگی و گرمی پایین ارزیابی شده و بدترین نوع تعصب، یعنی انزجار و تحقیر را فرامی‌خوانند. انزجار بدین دلیل که هم انسان و هم غیرانسان را مورد هدف قرار می‌دهد در مدل محتوای کلیشه‌ای منحصربه‌فرد است؛ آن‌چنان‌که سبب می‌شود که افراد از نظر عملکرد معادل اشیا در نظر گرفته شوند (هریس و فیسک، ۲۰۰۹).

مبتنی بر نظریهٔ ادراک انسانیت‌زدایی شده (هریس و فیسک، ۲۰۰۶، ۲۰۰۷، ۲۰۰۹)، برخی از گروه‌های اجتماعی به میزان مشابه سایر گروه‌های اجتماعی، واجد انسانیت ادراک نمی‌شوند. به طور خاص، بررسی‌ها نشان می‌دهد که حالات ذهنی کمتری برای افراد انسانیت‌زدایی شده تصور می‌شود. آن چنان که هنگام توصیف این دسته از افراد، صفاتی که نشانگر حالات ذهنی هستند، کمتر مورد استفاده قرار گرفته و ابعاد انسانی کمتری برای آنها در نظر گرفته می‌شود (هریس و فیسک، ۲۰۱۱). در مجموع، ادراک انسانیت‌زدایی‌شده در خصوص گروه‌های اجتماعی که از نظر گرمی و شایستگی در سطوح پایین ارزیابی شده و هیجان انزجار را فرامی‌خوانند صورت می‌پذیرد (هریس و فیسک، ۲۰۰۶). علاوه بر این، نتایج برآمده از تحقیقات علوم اعصاب اجتماعی نشان داده است که هنگامی‌که افراد به تصاویری از گروه‌های اجتماعی انسانیت‌زدایی شده نگاه می‌کنند، در مقایسهٔ با تصاویر سایر گروه‌های اجتماعی و حالت خط پایهٔ استراحت، فعالیت ناحیهٔ قشر پیش‌پیشانی میانی[1] که ناحیهٔ درگیر در پردازش شناخت اجتماعی است، کاهش می‌یابد (هریس و فیسک، ۲۰۰۶؛ کرک، کوهن، سینوت - آرمسترانگ و هریس[2]، ۲۰۱۸).

ادراک ذهن؛ ذهن‌مندی‌زدایی[3]

هم‌راستا با تعریف انسانیت به مثابهٔ ذهن‌مند بودن، چهارمین رویکرد نظری موجود برای تعریف انسانیت‌زدایی، در تلاش برای معنای انسانیت، به یکی از سؤالات بنیادین و جذاب مطرح در علوم شناختی بدل گشته و آن این است که ما انسان‌ها چگونه در مورد ذهن فکر می‌کنیم. تحقیقات نشان می‌دهد که افراد به هنگام تفکر شهودی در مورد ذهن‌مندی دیگران، ذهن را در دو بعد مجزا در نظر می‌گیرند: تجربه‌گری[4] و عاملیت[5]. عاملیت را دربردارندهٔ توانایی‌هایی همچون خودکنترلی، اخلاقیات، حافظه و تشخیص هیجان، برنامه‌ریزی، ارتباط و افکار انگاشته و مواردی همچون گرسنگی، ترس، درد، لذت، خشم، میل، شخصیت، هشیاری، غرور، شرمساری و شادی را در بعد تجربه‌گری دسته‌بندی کرده‌اند (گری، گری و واگنر[6]، ۲۰۰۷). مبتنی بر این گزاره‌ها، این‌طور به نظر می‌رسد که انتساب ذهن‌مندی به دیگران باتوجه‌به توانایی‌شان به لحاظ «احساس[7]»، یا «انجام[8]» یا هر دو امکان، صورت می‌پذیرد (وایتز، گری، اپلی و واگنر[9]، ۲۰۱۰).

وایتز و همکاران (۲۰۱۰) توجه به وضعیت اخلاقی را از جمله پیامدهای منتج از ادراک ذهن‌مندی در دیگران عنوان کرده و افزوده‌اند که افراد بدین لحاظ که قادر به تجربه‌گری هستند، از حقوق اخلاقی[10] و بدین خاطر که عامل‌اند از مسئولیت اخلاقی[11] برخوردارند. بنا بر نظر وایتز و همکاران (۲۰۱۰) یکی از جدی‌ترین مسائل اخلاقی در زندگی روزمره، احتمالاً ناشی از ادراک ذهن‌مندی کمتر دیگران است. ادراک ذهن‌مندی کمتر در دیگران سبب می‌شود تا از جایگاه اخلاقی پایین‌تری نیز برخوردار بوده و همچون یک حیوان یا شیء قلمداد

1 mPFC
2 Krick, Cohen, Sinnot-Armestrang & Harris
3 Dementalization
4 Experience
5 Agency
6 Gray, Gray & Wagner
7 Feel
8 Do
9 Waytz, Gray, Epley & Wagner
10 Moral rights
11 Moral responsibility

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

شوند. مبتنی بر نظریهٔ ادراک ذهن، انسانیت‌زدایی به‌عنوان فقدان ذهن‌مندی یا «ذهن‌مندی‌زدایی» مفهوم‌سازی شده است (کوزاک، مارش و واگنر[1]، ۲۰۰۶). در این نظریه انکار ذهن‌مندی می‌تواند در هر یک از دو بعد رخ داده و یا به هر دو بعد تعمیم‌یافته و به حقوق اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی خدشه وارد سازد.

به‌سوی مفهومی جامع از انسانیت و انسانیت‌زدایی

برای دستیابی به تعریفی جامع از انسانیت، نیازمند آن هستیم تا گزاره‌های به‌دست‌آمده از نظریاتی را که این مفهوم یکی از بن مایه‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهد، یکپارچه سازیم. با مرور نظریات چهارگانه، لزوم یکپارچه‌سازی برای فهم جامع از انسانیت ضروری می‌نماید. لینز و همکاران (۲۰۰۰، ۲۰۰۱) جوهره‌های انسانی را در خصایصی همچون هوشمندی و هیجان‌های ثانویه و زبان دسته‌بندی کرده و آن را منحصر به انسان برمی‌شمارند. در مدل پیشنهادی هسلم (۲۰۰۶)، انسانیت در دو وجه معنا پیدا می‌کند؛ وجهی که مختص به انسان بوده و وجه دیگر به خصایصی اشاره دارد که به ماهیت معنای انسان بودن اشاره دارد. از همین رو، مدل هسلم (۲۰۰۶) جوهره‌های انسانی را که لینز و همکاران (۲۰۰۰، ۲۰۰۱) مبتنی بر آن نظریهٔ انسانیت‌کاهی را پایه گذارده‌اند را شامل می‌شود. از دیگر مدل‌های دووجهی که عمدتاً بر ادراک اجتماعی متمرکز بوده و به مفهوم انسانیت پرداخته‌اند، می‌توان به نظریهٔ ادراک ذهن که بر دو وجه عاملیت و تجربه‌گری (اپلی و همکاران، ۲۰۱۰؛ گری و همکاران، ۲۰۰۷؛ وایتز و همکاران، ۲۰۱۰) و مدل کلیشهٔ محتوایی که بر تمایز بین شایستگی و گرمی (فیسک و همکاران، ۲۰۰۲) تأکید دارد، اشاره کرد. لی، لیدنر و کاستانو[2] (۲۰۱۴) بیان کرده‌اند که اگرچه نه نظریهٔ ادراک ذهن و نه مدل کلیشهٔ محتوایی در اصل برای ارائهٔ تعریفی از انسانیت پیشنهاد نگردیده‌اند، بااین‌وجود وجوه تجربه‌گری و گرمی به لحاظ مفهومی با ماهیت انسان و وجوه عاملیت و شایستگی به صفات مختص به انسان اشاره دارند. لی و همکاران (۲۰۱۴) در ادامه خاطرنشان کرده‌اند که علی‌رغم تفاوت‌های قابل‌توجه در میان سه نظریهٔ دووجهی، شواهد همگرایی وجود دارد که نشان می‌دهد افراد مبتنی بر دو بعد اساسی، صفات مختص به انسان، هیجان‌ها و شناخت سطح بالا، و احساسات و عواطفی که هستهٔ انسانیت ادراک می‌شوند، به ارزیابی شهودی در مورد دیگران می‌پردازند.

تزاحم آرای موجود در میان نمودهای گوناگون انسانیت‌زدایی نیز قابل پیگیری است. لینز و همکاران (۲۰۰۰، ۲۰۰۱) انسانیت‌کاهی را نمودی ضمنی و جزئی از انسانیت‌زدایی معرفی کرده که در آن خصایص انسانی همچون هیجان‌های ثانویه کمتر به اعضای برون‌گروه انتساب داده شده و ابراز این دسته از هیجان‌ها توسط برون‌گروه کمتر مثبت ارزیابی می‌شود. هسلم (۲۰۰۶) دو وجه را برای ادراک انسانیت در نظر گرفته و مبتنی بر آن دو مدل انسانیت‌زدایی پیشنهاد می‌کند: انسانیت‌زدایی حیوانی و انسانیت‌زدایی مکانیکی. در انسانیت‌زدایی حیوانی، وجه تمایز انسان از حیوان رنگ باخته و خصایص منحصر به انسان مورد انکار قرار می‌گیرند. انسانیت‌زدایی مکانیکی از انکار جوهره‌های انسانی یا آنچه سبب تمایز انسان از اشیاء بی‌جان شناخته می‌شود، منتج می‌گردد. مبتنی بر نظریهٔ ادراک ذهن، اپلی و وایتز (۲۰۱۰) انکار حالات ذهنی را اساس انسانیت‌زدایی برشمرده است به این شکل که انکار تجربه‌گری منجر به رفتار با دیگران به مثابهٔ حیواناتی بدون توانایی تفکر گشته و انکار عاملیت نیز سبب می‌شود تا افراد همچون اشیای بدون احساسات ادراک گردند. در مدل محتوای کلیشه‌ای نیز انسانیت‌زدایی به منزلهٔ انکار شایستگی و گرمی مفهوم‌سازی شده است (کدی، فیسک و گلیک، ۲۰۰۷). لی و همکاران (۲۰۱۴) در تلاش برای پیوند دادن مدل انسانیت‌زدایی هسلم با نظریهٔ ذهن‌مندی‌زدایی برآمده از نظریهٔ ادراک ذهن و نظریهٔ ادراک انسانیت‌زدایی‌شده، انسانیت‌زدایی حیوانی را مرتبط با ادراک پایین عاملیت و شایستگی و انسانیت‌زدایی مکانیکی را به سطوح پایین گرمی و تجربه‌گری ادراک‌شده مرتبط دانسته‌اند و با ارائهٔ مدلی مبتنی بر ۲ وجه (صفات مختص به انسان: بالا و پایین) * ۲ وجه (صفات مربوط به ماهیت انسان: بالا و پایین) به طبقه‌بندی اشکال متفاوت انسانیت و انسانیت‌زدایی پرداختند (جدول ۲ را ملاحظه فرمایید).

1 Kozak, Marsh, & Wegner
2 Li, Leidner, & Castano

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

جدول ۲ اقسام انسانیت و انسانیت‌زدایی حاصل از ترکیب وجوه صفات منحصر به انسان و صفات مربوط به ماهیت انسان (لی و همکاران، ۲۰۱۴)

صفات منحصر به انسان		صفات مربوط به ماهیت انسان
بالا	پایین	
انسانیت‌پروری	انسانیت‌زدایی حیوانی	بالا
انسانیت‌زدایی مکانیکی	انسانیت‌زدایی مضاعف	پایین

الف) انسانیت‌پروری

مبتنی بر مدل پیشنهادی لی و همکاران (۲۰۱۴) انسانیت‌پروری زمانی پدید می‌آید که افراد در هر دو وجه تشکیل‌دهندهٔ انسانیت، در سطوح بالایی ارزیابی گردند. آن‌چنان‌که عاملانی با شایستگی بالا در نظر گرفته شده و در بعد تجربه‌گری و گرمی نیز در سطوح بالا ادراک شوند. در همین راستا، مدل کلیشهٔ محتوایی پیشنهاد می‌کند که اعضای درون‌گروه عمدتاً در هر دو وجه شایستگی و گرمی در سطح بالا ارزیابی شده و احساساتی از قبیل تحسین و غرور و احترام را فرامی‌خوانند (فیسک و همکاران، ۲۰۰۲).

ب) انسانیت‌زدایی حیوانی

مشابه با انسانیت‌زدایی حیوانی هسلم (۲۰۰۴) انکار خصایص منحصر به انسان با وجود حفظ خصایص مربوط به ماهیت انسان سبب می‌شود تا گروه‌های اجتماعی و افراد به حیوانات تشبیه گردند (لوؤنن و هسلم، ۲۰۰۷). در این نوع از انسانیت‌زدایی، رنگ باختن وجه تمایز بین انسان و حیوان، غالباً به دیدگاه‌گیری‌های منفی همچون غیرهوشمندی و بی‌ادب‌انگاری منجر می‌گردد (لوؤنن و هسلم، ۲۰۰۷). لی و همکاران (۲۰۱۴) بر این باورند که حیوان‌انگاری با کلیشهٔ پدرانهٔ[1] منتج از مدل محتوای کلیشه‌ای (فیسک و همکاران، ۲۰۰۲) که عمدتاً نسبت به سالمندان و افراد توان‌یاب مورد استفاده قرار می‌گیرد، سازگار است. انسانیت‌کاهی (لینز و همکاران، ۲۰۰۰)- انتساب کمتر هیجان‌های ثانویه به برون‌گروه - نیز بدین دلیل که هیجان‌های ثانویه در زمرهٔ خصایص منحصربه‌فرد در نظر گرفته می‌شود، با انسانیت‌زدایی حیوانی تشابه دارد.

ج) انسانیت‌زدایی مکانیکی

انسانیت‌زدایی مکانیکی نمود دیگری از انسانیت‌زدایی است که از ترکیب سطوح بالای خصایص منحصر به انسان و سطوح پایین خصایص مربوط به ماهیت انسان منتج می‌گردد. آن‌چنان‌که به دنبال این نوع از انسانیت‌زدایی، افراد غالباً سرد، انعطاف‌ناپذیر، منفعل و درعین‌حال با شایستگی بالا ادراک گردیده و به اشیاء یا آدم‌وارهٔ ماشینی تشبیه شده و واکنش‌هایی همچون بی‌تفاوتی و الیناسیون را فرامی‌خوانند (هسلم، ۲۰۰۶). لی و همکاران (۲۰۱۴) دراین‌خصوص عنوان کرده‌اند که مدل محتوای کلیشه‌ای تفسیر نسبتاً متفاوتی از ترکیب گرمی پایین و شایستگی بالا ارائه داده و پیشنهاد کرده است که واکنش‌هایی همچون حسادت و رشک به جای بی‌تفاوتی نسبت به این گروه‌های کلیشه‌ای برانگیخته گردد (فیسک و همکاران، ۲۰۰۲). این‌طور به نظر می‌رسد که انسانیت‌زدایی مکانیکی نسبتاً آسیب چندانی به دنبال ندارد، حال اینکه محرومیت از تجربه‌گری مبتنی بر نظریهٔ ادراک ذهن سبب می‌شود تا حقوق اخلاقی دیگران پایمال گشته و نگرانی و مراقبت اخلاقی متعاقب آن آسیب ببیند (گری و همکاران، ۲۰۰۷، ۲۰۱۱، ۲۰۱۲؛ وایتز و همکاران، ۲۰۱۰).

د) انسانیت‌زدایی مضاعف

مبتنی بر مدل محتوای کلیشه‌ای، زمانی که افراد هم به‌صورت فاقد شایستگی و گرمی کلیشه‌بندی می‌شوند، بدترین نوع تعصب که انکار کامل انسانیت از آنان است، رخ می‌دهد (کدی و همکاران، ۲۰۰۷؛ هریس و فیسک، ۲۰۰۶، ۲۰۰۷، ۲۰۰۹، ۲۰۱۱). بر اساس این مدل، گروه‌های اجتماعی همچون معتادان به مواد مخدر و بی‌خانمانان بیشتر در معرض این نوع از انسانیت‌زدایی قرار داشته و احساساتی از قبیل انزجار و نفرت را فراخوانده (فیسک و همکاران، ۲۰۰۲) که به‌نوبهٔ خود پیامدهایی همچون آزار و اذیت و غفلت را به دنبال خواهد داشت (کدی و همکاران، ۲۰۰۷).

پیامدهای انسانیت‌زدایی

1 paternalistic stereotype

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

آن‌چنان‌که گذشت، انسانیت در قالب وجوهی دوگانه از خصایص منحصر به انسان و خصایص مربوط به ماهیت انسان معنا یافت. به دنبال این مفهوم‌پردازی از انسانیت، انکار هر یک از وجوه و یا هر دو وجه تشکیل‌دهندهٔ انسانیت، انسانیت‌زدایی را پدید می‌آورد. انسانیت-زدایی، دارای یک سری پیامدها است. انگیزهٔ اصلی مطالعهٔ انسانیت‌زدایی، پی بردن به نتایج منفی متعاقب آن است (هسلم و لوؤنن، ۲۰۱۴). تصور پیامدهای ناشی از انسانیت‌زدایی در روابط بین‌فردی و میان‌گروهی، چندان دور از ذهن نیست. نتایج بررسی‌ها نشان می‌دهند که پیامدهایی همچون کاهش رفتار جامعه‌پسندانه، همدلی جانبدارانه، افزایش رفتار ضداجتماعی و نقض برخی از حقوق اخلاقی از افراد و گروه‌های انسانیت‌زدایی شده از جمله پیامدهای انسانیت‌زدایی هستند که در ذیل به هرکدام از این پیامدها اشاره‌ای می‌کنیم.

الف) کاهش رفتارهای جامعه‌پسندانه

رفتارهای جامعه‌پسندانه[۱] به مقولهٔ گسترده‌ای از اعمال اطلاق می‌گردد که توسط بخش قابل‌توجهی از جامعه و یا گروه‌های اجتماعی به‌عنوان رفتارهایی محسوب می‌شوند که به‌صورت کلی برای دیگر افراد مفید است (پنر، دوویدیو، پیلیوین و شرودر[۲]، ۲۰۰۴). بیرهوف[۳] (۲۰۰۲) در تعریفی دیگر، رفتار جامعه‌پسند را شامل فعالیت‌هایی می‌داند که بدون انتظار پاداش مادی یا اجتماعی، مساعدت دیگران را برانگیخته و به‌عبارت‌دیگر هیچ سود مستقیمی به فردی که آن را انجام می‌دهد، نمی‌رساند.

مطالعات دراین‌خصوص نشان داده‌اند که انسانیت‌زدایی، به‌موازات کاهش گذشت و بخشش درون‌گروهی، موجب کاهش یافتن رفتار جامعه‌پسند خواهد شد. آن‌چنان‌که به دنبال انتساب کمتر خصایص انسانی، تمایل برای بخشش دیگران کاهش‌یافته (هسلم و لوؤنن، ۲۰۱۴) و هنگامی‌که اعضای برون‌گروه که دچار تخلف شده‌اند، با ابراز هیجان‌های ثانویه در صدد عذرخواهی برمی‌آیند، کمتر توسط اعضای درون‌گروه مورد بخشش قرار می‌گیرند. این مطالعات نقش مهمی را که ممکن است انسانیت‌زدایی در ممانعت از صلح و آشتی میان‌گروهی ایفا کند، نشان می‌دهند (ووهل، هنزی و بننت[۴]، ۲۰۱۲).

از دیگر پیامدهای منتج از انسانیت‌زدایی، کاهش در میزان کمک‌رسانی به گروه‌های انسانیت‌زدایی‌شده است. مؤید این ادعا مطالعاتی نشان داده‌اند به دنبال مشکلات و مصائبی همچون سیل، گروه‌های انسانیت‌زدایی‌شده کمتر موردتوجه واقع شده و به میزان کمتری مورد حمایت قرار می‌گیرند (کدی، راک و نورتون[۵]، ۲۰۰۷). در همین راستا ویکی[۶] (۲۰۱۳) در مطالعه‌ای نشان داد که انسانیت‌زدایی از متجاوزان جنسی سبب می‌شود تا برنامه‌های توان‌بخشی کمتری را دریافت کنند.

ب) همدلی جانبدارانه[۷]

یکی از تبیین‌های احتمالی در خصوص کاهش رفتارهای جامعه‌پسندانه نسبت به افراد و گروه‌های انسانیت‌زدایی شده به ناتوانی در همدلی با قربانیان و گروه‌های انسانیت‌زدایی شده مرتبط انگاشته می‌شود. از همین رو به نظر می‌رسد که در بافت روابط بین‌گروهی می‌توان شاهد وجود ارتباط تنگاتنگی بین انسانیت‌زدایی و نوعی سوگیری میان‌گروهی در پاسخ‌های همدلانه بود. بدین نحو که به دنبال تقسیم‌بندی گروهی، افراد پاسخ‌های همدلانهٔ بیشتری نسبت به اعضای درون‌گروه در مقایسه با اعضای برون‌گروه ابراز می‌کنند و اصطلاحاً همدلی جانبدارانه (چیکارا، برونو، ون باول و ساکس[۸]، ۲۰۱۴؛ برونو، چیکارا و ساکس، ۲۰۱۵) صورت می‌پذیرد. در تصدیق این گزاره، مطالعات بسیاری در گسترهٔ وسیعی از موقعیت‌های مختلف همچون درگیری‌های مذهبی (تام[۹] و همکاران، ۲۰۰۷)، درگیری‌های ملی (کاپوزا، تری فیلتی، وزالی و فاوارا[۱۰]، ۲۰۱۳)، جنایات جنگی (کراچیچ، براور و گونزالز[۱۱]، ۲۰۰۹) و فاجعه‌های طبیعی (کدی و همکاران، ۲۰۰۷) صورت‌گرفته‌اند که جملگی بر ارتباط بین انسانیت‌زدایی و همدلی جانبدارانه صحه گذاشته‌اند.

ج) افزایش رفتارهای ضداجتماعی و نقض حقوق و مسئولیت‌پذیری اخلاقی

1 Pro-social behavior
2 Penner, Dovidio, Piliavin, & Schroeder
3 Bierhoff
4 Wohl, Hornsey, & Bennett
5 Cuddy, Rock, & Norton
6 Viki
7 Parochial Empathy
8 Cikara, Breanue, Van Bavel & Saxe
9 Tam
10 Capozza, Trifiletti, Vezzali, & Favara
11 Cehajic-ClancyBrown, & González,

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

مطالعات نشان می‌دهند که گاهی اوقات، انسانیت‌زدایی در غالب پرخاشگری فعالانه‌ای همچون آزار و اذیت و یا در شکل منفعلانهٔ آن در قالب غفلت از گروه‌ها و افراد انسانیت‌زدایی شده نمود می‌یابد (هسلم و لوؤنن، ۲۰۱۴). در حمایت از این گزاره، اوبرمن[1] (۲۰۱۱) نشان داد که گرایش به انسانیت‌زدایی از دیگران، با قلدری کردن در میان کودکان ارتباط دارد. در مطالعه‌ای که مارتینز، پیف و مندوزا - دنتن[2] (۲۰۱۱) انجام دادند، نتایج مبین این مطلب بود که برچسب بیماری ذهنی منجر می‌شود که افراد برچسب خورده، شبیه حیوان ادراک شده و به میزان بیشتری خطرناک ادراک گشته و در نهایت به‌احتمال بیشتری از جامعه طرد شوند. در نمونه‌ای دیگر، بررسی‌های نشان می‌دهد متجاوزان جنسی که مورد انسانیت‌زدایی قرار گرفته بودند، بیشتر انزوای اجتماعی را تجربه می‌کردند (ویکی ۲۰۱۳). از طرفی مطالعهٔ باستین[3] (۲۰۱۱) نشان داد که مجرمین به‌خاطر رفتارهای غیراخلاقی‌شان، فاقد ویژگی‌های منحصربه‌فرد انسانی ادراک می‌شوند. وایتز و همکاران (۲۰۱۰) نقض حقوق اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی را از پیامدهای منتج از انسانیت‌زدایی برشمرده و خاطرنشان می‌کنند که به دنبال انسانیت‌زدایی، گروه‌ها و افراد انسانیت‌زدایی شده از جایگاه اخلاقی پایین‌تری برخوردار خواهند بود (گری و همکاران، ۲۰۰۷، ۲۰۱۲).

راهکارهای کاهش انسانیت‌زدایی و پیامدهای آن

مروری بر پیامدهای منتج از انسانیت‌زدایی مبین این ادعاست که انسانیت‌زدایی پیامدهایی شایع و درعین‌حال وخیمی همچون پرخاشگری، غفلت و پایمال شدن حقوق اخلاقی را به دنبال دارد. در همین راستا، توجه به راهکارهای پیشنهادی برای پیشگیری از وقوع این پدیده و کاهش پیامدهای حاصل از آن ضروری می‌نماید. هسلم و لوؤنن (۲۰۱۴) تلاش‌های صورت‌گرفته دراین‌خصوص را نسبتاً اندک ارزیابی کرده و دلایلی همچون پشتوانهٔ تاریخی طولانی کلیشه‌ها و سوگیری‌های میان‌گروهی که به ادراک انسانیت‌زدایی شده می‌انجامند را در کنار خودکار بودن و وجود مشوق‌هایی که تقویت‌کنندهٔ این نوع ادراکات هستند را علت این بغرنجی برشمرده‌اند. مطالعاتی که با هدف بررسی راهکارهای احتمالی برای کاهش انسانیت‌زدایی و پیامدهای متعاقب آن انجام‌شده است، به مواردی از قبیل تماس بین‌گروهی بیشتر و با کیفیت بالاتر و ایجاد هویت مشترک اشاره دارند.

مطالعات نشان داده است که برقراری تماس اجتماعی بیشتر و با کیفیت بالاتر از جمله راهکارهای کاهش ادراک انسانیت‌زدایی شده و پیامدهایش محسوب می‌شود (تام و همکاران، ۲۰۰۷؛ ویکی و همکاران، ۲۰۱۲؛ کاپوزا و همکاران، ۲۰۱۳). در همین راستا، کریک و همکاران (۲۰۱۸) در مطالعه‌ای به بررسی اثر مداخلهٔ مبتنی بر فرضیهٔ تماس[4] که توسط آلپورت[5] (۱۹۵۴) مطرح شده بود پرداختند و از شرکت‌کنندگان خواستند تا پس از مداخله‌ای که در بستر زندگی واقعی اتفاق می‌افتاد، با افراد بی‌خانمان تماس برقرار کنند. نتیجهٔ این مطالعه نشان داد که متعاقب برقراری فرضیهٔ تماس، تصاویر افراد بی‌خانمان بیشتر از آنکه فراخوان انزجار باشد، ترحم را در شرکت‌کنندگان برمی‌انگیخت. چنین نتایجی برای تصاویر افراد دچار اعتیاد گزارش نشد. کریک و همکاران (۲۰۱۸) مناطق مغزی درگیر در شناخت اجتماعی را قبل از مداخله و پس از آن مورد پایش قرار دادند. هم‌راستا با مطالعهٔ هریس و فیسک (۲۰۰۶) قبل از مداخلهٔ مبتنی بر فرضیهٔ تماس، پس از مشاهدهٔ تصاویر افراد بی‌خانمان و دچار اعتیاد، در مقایسه با زمانی که تصاویر گروه‌های اجتماعی دیگر نمایش داده می‌شود، مناطق درگیر در پردازش شناخت اجتماعی به‌صورت کمتری فعال می‌شد. بااین‌حال پس از مداخله، نمایش تصاویر افراد بی‌خانمان و نه افراد دچار اعتیاد، فعالیت بیشتری را در مناطق درگیر در پردازش شناخت اجتماعی به دنبال داشت. آنچنان که گزارش شد، این مطالعه اثربخشی مداخلهٔ مبتنی بر فرضیهٔ تماس را در کاهش ادراک انسانیت‌زدایی‌شده نسبت به بی‌خانمانان را نشان می‌دهد.

از دیگر راهکارهای پیشنهادی برای کاهش انسانیت‌زدایی، ایجاد هویت مشترک و دسته‌بندی افراد ورای سوگیری‌ها و تبعیض‌های نژادی و غیره است. مطالعات نشان می‌دهند ایجاد هویت مشترک از طریق توجه به شباهت‌ها و نادیده انگاشتن تفاوت‌ها و مرزبندی‌ها، به کاهش انسانیت‌زدایی می‌انجامد (آلبارلو و روبینی[6]، ۲۰۱۲). علاوه بر راهکارهای پیشنهادی، شوستر و وجناروسکا (۲۰۱۶) به بررسی اثر تقلید چهره بر انسانیت‌کاهی پرداخته و نشان دادند که تقلید حالات چهره، انسانیت‌کاهی را کاهش می‌دهد.

1 Oberman
2 Martinez, Piff, & Mendoza-denton
3 Bastian
4 Contact Hypothesis
5 Allport
6 Albarello & Rubini

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

در مجموع، مطالعات انجام شده نشان می‌دهند که برقراری تماس و تعامل اجتماعی با گروه‌ها و افراد در معرض انسانیت‌زدایی که چه به لحاظ کمیت و چه کیفیت از غنای بیشتری برخوردار باشد، می‌تواند پیامدهای انسانیت‌زدایی را کاهش دهد. از دیگر راهکارهای پیشنهادی، ایجاد هویت مشترک از طریق برجسته‌سازی اشتراکات و همچنین تقلید چهره افراد است. باتوجه‌به اهمیت انسانیت‌زدایی و پیامدهای متعاقب آن، لازم به نظر می‌رسد که تحقیقات بیشتری در آینده در خصوص ارائهٔ راهکارهای مؤثر برای کاهش این پدیدهٔ صورت پذیرند.

بحث و نتیجه‌گیری

این مطالعه با هدف یکپارچه‌سازی مفهوم‌پردازی‌های صورت‌گرفته در نظریاتی همچون انسانیت‌کاهی، مدل دوگانهٔ انسانیت‌زدایی، مدل محتوای کلیشه‌ای و ادراک ذهن حول موضوع انسانیت و انسانیت‌زدایی صورت پذیرفته است. در همین راستا، در نظریهٔ انسانیت‌کاهی، جوهره‌های انسانی در قالب خصایصی که وجه تمایز انسان از حیوان در نظر گرفته می‌شود، معنا یافته که به نوبهٔ خود به‌عنوان یکی از وجوه تشکیل‌دهندهٔ انسانیت در دیدگاه دووجهی ارائه شده توسط هسلم (۲۰۰۶) در نظر گرفته می‌شود. وجه دیگر این مدل، بر خصایصی متمرکز است که انسان را از سایر اشیاء بی‌جان متمایز می‌کند. در محتوای کلیشه‌ای و ادراک ذهن نیز هر یک از دو وجه تشکیل‌دهنده دو نظریه، در قالب خصایص منحصر به انسان و خصایص مربوط به ماهیت انسانیت جای می‌گیرد. آن‌چنان‌که وجوه تجربه‌گری و گرمی به لحاظ مفهومی با ماهیت انسان و وجوه عاملیت و شایستگی به صفات مختص به انسان اشاره دارند. مبتنی بر این نتایج، انسانیت در دو بعد خصایص منحصر به انسان و خصایص مربوط به ماهیت انسان تعریف می‌گردد. به دنبال این مفهوم‌پردازی از انسانیت، انکار هر یک از وجوه و یا هر دو وجه تشکیل‌دهندهٔ انسانیت، به نمودهای متنوعی از انسانیت‌زدایی منجر می‌شود. انسانیت‌پروری اشاره به حالتی دارد که در آن افراد در سطوح بالایی از خصایص مختص به انسان و مربوط به ماهیت انسان ارزیابی گردند. در انسانیت‌زدایی حیوانی، افراد کمتر واجد خصایص منحصر به انسان در نظر گرفته شده و در انسانیت‌زدایی مکانیکی، خصایص مربوط به ماهیت انسانی کمتر به آنها انتساب داده می‌شود. در انسانیت‌زدایی مضاعف، ارزیابی افراد در سطوح پایین در هر یک از دو وجه انسانیت، سبب می‌شود تا انسانیت به‌صورت کامل از افراد سلب گردد.

از دلایل اصلی مطالعهٔ انسانیت‌زدایی، بررسی پیامدهای متعاقب آن و ارائهٔ راهکارهایی در جهت تعدیل آن‌هاست. مبتنی بر نتایج مطالعات، کاهش در رفتار جامعه‌پسندانه نسبت به افراد و گروه‌های انسانیت‌زدایی شده سبب می‌گردد تا بخشش و گذشت میان‌گروهی کاهش‌یافته و به دنبال آن در فرایند آشتی و صلح بین‌گروهی اخلال ایجاد شود. علاوه بر این، انسانیت‌زدایی از قربانیان با افت همدلی ابراز شده نسبت به آنان مرتبط است. در مطالعات دیگر، پیامدهایی همچون افزایش رفتار ضداجتماعی که در قالب رفتارهای پرخاشگرانهٔ فعالانه و منفعلانه بروز می‌کند، نشان داده شده است. سلب حقوق و مسئولیت اخلاقی از افراد و گروه‌های انسانیت‌زدایی شده از دیگر پیامدهای منتج از انسانیت‌زدایی برشمرده شده‌اند.

مطالعاتی که بر کاهش پیامدهای انسانیت‌زدایی متمرکز هستند، راهکارهایی همچون افزایش تماس اجتماعی با کیفیت بالا را در کنار ایجاد هویتی مشترک که ورای سوگیری‌ها و مبتنی بر اشتراکات تا تفاوت‌ها صورت می‌پذیرد، در کاهش انسانیت‌زدایی و پیامدهای متعاقب آن مؤثر معرفی می‌کنند. دیگر مطالعات بر نقش تقلید چهرهٔ افراد در کاهش انسانیت‌کاهی تأکید دارند.

علی‌رغم اهمیت انسانیت‌زدایی و پیامدهای منتج از آن، مطالعات کمی به بررسی راهکارهای پیشگیری‌کننده و کاهش‌دهندهٔ پیامدهای آن پرداخته است که به نظر می‌رسد یکی از اولویت‌های پژوهشی آینده محسوب شود. در همین راستا، مطالعات نشان داده است که متعاقب مداخلات مبتنی بر فرضیهٔ تماس، واکنش‌های متعصبانه نیز کاهش‌یافته و به‌صورت خاص، انسانیت‌زدایی نیز کاهش می‌یابد. از همین رو ضروری است که مکانیسم‌های شناختی که متعاقب فرضیهٔ تماس به کاهش انسانیت‌زدایی می‌انجامد، مورد بررسی قرار گیرد. از طرفی مطالعهٔ کریک و همکاران (۲۰۱۸) نشان داده است، آنچنان‌که مدل کلیشه‌ای محتوایی بیان کرده‌است، افراد دچار اعتیاد و بی‌خانمان که در خوشهٔ نهایی کلیشه‌بندی شده و واکنش انزاجار را فرامی‌خوانند، به‌صورت یکسانی ادراک نگردیده و متعاقب مداخلهٔ مبتنی بر فرضیهٔ تماس، افراد بی‌خانمان بیشتر هیجان ترحم را فرامی‌خوانند. از همین رو به نظر می‌رسد، مدل محتوای کلیشه‌ای نیاز به بازاندیشی دارد. علاوه بر این بررسی هیجانات فراخوانده شده به دنبال سلب وجوه انسانیت از افراد و گروه‌ها نیز نیازمند مطالعات بیشتری است. آن‌چنان‌که

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

مبتنی بر مدل محتوا کلیشه‌ای و مدل دوگانهٔ انسانیت، به نظر می‌رسد به دنبال انسانیت‌زدایی مکانیکی واکنش‌های متضاد هیجانی همچون بی‌تفاوتی و حسادت و رشک فراخوانده می‌شوند.

منابع

Albarello, F., & Rubini, M. (2012). *Reducing dehumanisation outcomes towards Blacks : The role of multiple categorisation and of human identity*. *882*(June), 875–882.

Allport, G. W. (1954). *The nature of prejudice*. London, UK: Addison-Wesley.

Bandura, A. (1999). Moral disengagement in the perpetration of inhumanities. *Personality and Social Psychology Review*, *3*(3), 193–209.

Bastian, B., Laham, S. M., Wilson, S., Haslam, N., & Koval, P. (2011). *Blaming , praising , and protecting our humanity : The implications of everyday dehumanization for judgments of moral status*. 469–483.

Bierhoff, H.-W. (2002). Just world, social responsibility, and helping behavior. In *The justice motive in everyday life*. (pp. 189–203). Cambridge University Press.

Bruneau, E. G., Cikara, M., & Saxe, R. (2015). Minding the Gap: Narrative Descriptions about Mental States Attenuate Parochial Empathy. *PLOS ONE*, *10*(10), e0140838.

Capozza, D., Trifiletti, E., Vezzali, L., & Favara, I. (2013). Can intergroup contact improve humanity attributions? *International Journal of Psychology : Journal International de Psychologie*, *48*(4), 527–541.

Cehajic-Clancy, S., Brown, R., & González, R. (2009). What do I Care? Perceived Ingroup Responsibility and Dehumanization as Predictors of Empathy Felt for the Victim Group. *Group Processes & Intergroup Relations*, *12*, 715–729.

Cikara, M, Bruneau, E., Van Bavel, J. J., & Saxe, R. (2014). Their pain gives us pleasure: How intergroup dynamics shape empathic failures and counter-empathic responses. *Journal of Experimental Social Psychology*, *55*, 110–125.

Cuddy, A. J. C., Fiske, S. T., & Glick, P. (2007). *The BIAS Map : Behaviors From Intergroup Affect and Stereotypes*. *92*(4), 631–648.

Cuddy, A. J. C., Rock, M. S., & Norton, M. I. (2007). *Aid in the Aftermath of Hurricane Katrina : Inferences of Secondary Emotions and Intergroup Helping*, *10*(1), 107–118.

Demoulin, S., Torres, R. R., Perez, A. R., Vaes, J., Paladino, M. P., Gaunt, R., Pozo, B. C., & Leyens, J. P. (2004). Emotional prejudice can lead to infra-humanisation. *European Review of Social Psychology*, *15*(1), 259–296. Fiske, S. T., Cuddy, A. J. C., & Glick, P. (2002). *A Model of (Often Mixed) Stereotype Content : Competence and Warmth Respectively Follow From Perceived Status and Competition*. *82*(6), 878–902.

Goff, P. A., Eberhardt, J. L., Williams, M. J., & Jackson, M. C. (2008). *Not Yet Human : Implicit Knowledge , Historical Dehumanization , and Contemporary Consequences*. *94*(2), 292–306.

Gray, H. M., Gray, K., & Wegner, D. M. (2007). Dimensions of mind perception. *Science (New York, N.Y.)*, *315*(5812), 619. Gray, K., Young, L., & Waytz, A. (2012). Mind Perception Is the Essence of Morality. *Psychological Inquiry*, *23*(2), 101–124.

Harris, L. T., & Fiske, S. T. (2006). Dehumanizing the lowest of the low: neuroimaging responses to extreme out-groups. *Psychological Science*, *17*(10), 847–853.

Harris, L., & Fiske, S. (2007). Social groups that elicit disgust are differentially processed in mPFC. *Social Cognitive and Affective Neuroscience*, *2*, 45–51.

Harris, L. T., & Fiske, S. T. (2009). Social neuroscience evidence for dehumanised perception. *European Review of Social Psychology*, *20*(1), 192–231.

Harris, L., & Fiske, S. (2011). Dehumanized Perception A Psychological Means to Facilitate Atrocities, Torture, and Genocide? *Zeitschrift Für Psychologie/Journal of Psychology*, *219*, 175–181.

Haslam, N. (2006). Dehumanization: an integrative review. *Personality and Social Psychology Review: An Official Journal of the Society for Personality and Social Psychology, Inc*, *10*(3), 252–264.

Haslam, N., Bain, P., Douge, L., Lee, M., & Bastian, B. (2006c). More Human Than You: Attributing Humanness to Self and Others. *Journal of Personality and Social Psychology*, *89*, 937–950.

Haslam, N., & Loughnan, S. (2014). Dehumanization and Infrahumanization. *Annual Review of Psychology*, *65*(1), 399–423.

Kirk, P. A., Cohen, A. O., Sinnott-Armstrong, W., & Harris, L. T. (2018). Rehumanizing the homeless: Altered BOLD response following contact with an extreme outgroup. *BioRxiv*.

Kozak, M. N., Marsh, A. A., & Wegner, D. M. (2006). *What Do I Think You ' re Doing ? Action Identification and Mind Attribution*. *90*(4), 543–555.

Leyens, J.-P., Paladino, M., Rodriguez-Torres, R., Vaes, J., Demoulin, S., Rodríguez, A., & Gaunt, R. (2000a). The Emotional Side of Prejudice: The Attribution of Secondary Emotions to Ingroups and Outgroups. *Personality and Social Psychology Review*, *4*, 186–197.

Leyens, J.-P., Rodríguez, A., Rodriguez-Torres, R., Gaunt, R., Paladino, M., Vaes, J., & Demoulin, S. (2001). Psychological Essentialism and the Differential Attribution of Uniquely Human Emotions to Ingroups and Outgroups. *European Journal*

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]

[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]

of Social Psychology, *31*, 395–411.
Loughnan, S., & Haslam, N. (2007). Animals and androids: implicit associations between social categories and nonhumans. *Psychological Science*, *18*(2), 116–121.
Li, M., Leidner, B., & Castano, E. (2014). Toward a comprehensive taxonomy of dehumanization: Integrating two senses of humannes, mind perception theory, and stereotype content model. *TPM - Testing, Psychometrics, Methodology in Applied Psychology*, *21*, 285–300.
Martinez, A. G., Piff, P. K., Mendoza-Denton, R., & Hinshaw, S. (2011). The Power of a LabeL: MenTaL ILLness DIagnoses, ascrIbeD huManITy, anD socIaL rejecTIon. *Journal of Social and Clinical Psychology*, *30*, 1–23. Oberman, M. (2011). *Moral Disengagement in Self-Reported and Peer-Nominated School Bullying*. *37*, 133–144. Penner, L., Dovidio, J., Piliavin, J., & Schroeder, D. (2005). Prosocial behavior: multilevel perspectives. *Annual Review of Psychology*, *56*, 365–392.
Szuster, A., & Wojnarowska, A. (2016). The Influence of Mimicry on the Reduction of Infra-Humanization. *Frontiers in Psychology*, *7*, 975.
Tam, T., Hewstone, M., Cairns, E., Tausch, N., Maio, G., & Kenworthy, J. (2007). The Impact of Intergroup Emotions on Forgiveness in Northern Ireland. *Group Processes & Intergroup Relations*, *10*(1), 119–136.
Vaes, J., Paladino, M., & Puvia, E. (2011). Are sexualized women complete human beings? Why men and women dehumanize sexually objectified women. *European Journal of Social Psychology*, *41*, 774–785.
Viki, G. T., Fullerton, I., Raggett, H., Tait, F., & Wiltshire, S. (2012). The Role of Dehumanization in Attitudes Toward the Social Exclusion and Rehabilitation of Sex Offenders. *Journal of Applied Social Psychology*, *42*(10), 2349–2367.
Viki, T., Osgood, D., & Phillips, S. (2013). Dehumanization and self-reported proclivity to torture prisoners of war. *Journal of Experimental Social Psychology*, *49*, 325–328.
Waytz, A., Gray, K., Epley, N., & Wegner, D. M. (2010). Causes and consequences of mind perception. *Trends in Cognitive Sciences*, *14*(8), 383–388.
Wohl, M. J. A., Hornsey, M. J., & Bennett, S. H. (2012). Why group apologies succeed and fail: intergroup forgiveness and the role of primary and secondary emotions. *Journal of Personality and Social Psychology*, *102*(2), 306–322.

[Downloaded from frooyesh.ir on 2026-11-08]
[DOR: 20.1001.1.2383353.1401.11.6.1.8]